

گفتگوی دو نقاش:

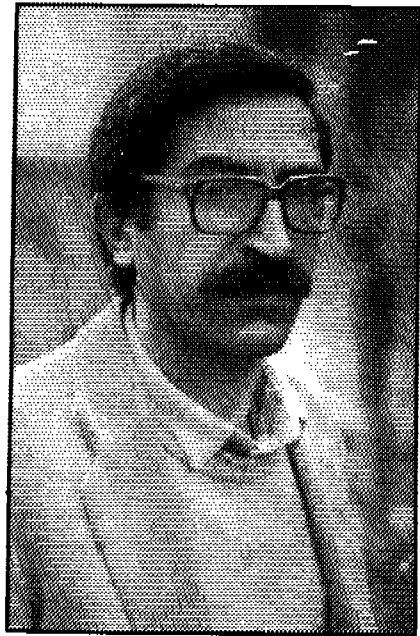
حبیب صادقی با اسماعیل مرضایی

اصلاً چیزی

به نام «نقد»

را

نمی‌پذیریم؟!



□ به عنوان هنرمندی که دست کم یک ربع قرن است با نقاشی سرو کار دارید، وضعیت هنر به ویژه نقاشی را در سالهای اخیر چگونه می‌بینید؟

می‌توانیم برگردیم به قبل از انقلاب و این که تفاوت نقاشی قبل و بعد از انقلاب در چیست؟

گروههای خوش قلم و صاحب نامی در گذشته زحمت می‌کشیدند که بعضی از آنها اکنون فعال نیستند. من چون خودم دستی در این کار دارم و به عنوان شاگرد شما، یک نفسی از قبل از انقلاب و یک نفسی هم بعد از انقلاب درک کرده‌ام. این دو هوا را شاید با سن کم خودم، نتوانم خوب مقایسه کنم.

خوبست شما تحلیلی راجع به نقاشی قبل از انقلاب داشته باشید به ویژه با تفاوتی که در آثار شما می‌بینم و اینکه در حال حاضر روح شرقی و معنویت در کارهای شما تجلی بیشتری پیدا کرده است. این حس انتقالی چگونه پدیدار گشته و چه مراحلی را گذرانده‌اید تا در انتقال مفاهیم بدین حد تسلط پیدا کرده‌اید؟

من، دست یافتن به این شم شرقی و به فطرت اصلی خودتان را در کارهایتان خیلی خوب می‌بینم. شما چه دوره‌ای را برای این کارتان داشتید؟ چه تحلیلی بر این نوع باصطلاح درفرمایشون در کارتان ارائه می‌دهید؟

□ ماشاءالله مسائلی یک کتاب را در این سئوالتان گنجاندید! این که واقعا يك سوال نبود، دهها سوال بود ولی همین طور در طول صحبت تکه تکه آن را باز می‌کنیم.

اینکه در کار من سریعاً با بیننده ارتباط برقرار میشود. ریشه در مسائل بومی و سنتی دارد. من مثل يك عاشق به سرزمین خودمان و یا کلاً شرق می‌نگرم و حتی زیاد تمایلی به مسافرت خارجه از کشور ندارم. این که تا این حد به فرهنگ مشرق زمین دلبسته هستم شاید برای خودم هم مضر باشد ولی خوب، همین وابستگی باعث شده که نوع نگرش بر کارم اثر داشته باشد و اینقدر سریع درنگاهها تأثیر بگذارد. و اما در مورد مقایسه هنر قبل از انقلاب با حال حاضر باید بگویم فکر نمی‌کنم که برای آنها که جوهر کار هنری دارند، تفاوت چندانی داشته باشد.

وارد خانه اسماعیل مرضایی که می‌شوی. مانند این است که به يك نمایشگاه دائمی نقاشی قدم گذاشته‌ای. دیوارها از چهارطرف، ترا به تماشا می‌خوانند. اما مهمتر از آثار هنری نقش بر دیوار، تواضع و ادب نقاش است.

«صادقی» از برنامه‌های ادبیستان برای شناساندن چهره این هنر معاصر و دیرینه کشور شرح کوتاهی می‌دهد و اضافه می‌کند:

□ با آن سابقه کار و تسلط و تجربه‌ای که در نقاشی دارید، در این اواخر کمتر در نمایشگاهها شرکت کرده‌اید. اصلاً شاید بهتر باشد که خوانندگان ما از زبان خودتان با سابقه کارتان آشنائی حاصل کنند.

■ شرمندم... من نقاشی را از زمان کودکی در بهجهان شروع کردم و در بیست سالگی بعد از مسافرت به تهران، پنج شش سالی در هنرستان کمال‌الملک به تکمیل آن پرداختم و بعداً مدت‌ها نیز در این هنرستان تعلیم نقاشی داده‌ام. در ضمن نقاشی، برای آشنائی بیشتر با آناتومی و حجم، به مجسمه‌سازی نیز پرداخته‌ام. در دهه گذشته، کارهایم کمتر در نمایشگاهها به نمایش گذاشته شده، در دهه‌ی اخیر، نمایشگاه مستقل نداشته‌ام و تنها در چند نمایشگاه عمومی شرکت کرده‌ام. در سال ۱۳۶۸ در کتابخانه دانشگاه خواجه نصیرالدین طوسی - محل کارم - تعداد زیادی از کارهای قدیمی و تازه‌ام در کنار هم به معرض تماشا گذاشته شد و عده‌ای از استادان و دانشجویان از آن دیدن کردند.

□ چند سالتان است آقای مرضایی؟

■ چهل و سه سال

□ چند سال است که در این رشته کار می‌کنید؟

■ بیست و سه چهار سال است که کار نقاشی را دنبال می‌کنم. زمانی که در هنرستان کمال‌الملک بودم، ریاست آن جا را آقای شیخ به عهده داشتند. استادانی که با ما بودند استاد مصیبي و استاد داودی بودند. استاد داودی سال گذشته فوت کردند. دیگر آقای عالیوندی و آقای ویشکانی و مرحوم استاد «حالتی» بودند. مرحوم استاد حالتی قسمت مجسمه را آموزش می‌دادند و در کارشان بسیار جدی بودند و برای شاگردان خیلی دلسوزی می‌کردند.

صحبت‌های دو هنرمند، حتی اگر گفتگوی خودمانی باشد، غالباً خواندنی است، چه رسد به اظهار نظرها و مجادله درباره هنرشان «نقاشی»، و اینکه امروز نقاشی در عرصه هنر کشور چه جایگاهی دارد.

گفتگوی زیر، بین دو هنرمند نقاش، حبیب صادقی و اسماعیل مرضایی انجام شده و ضمن آن از سابقه و وضع فعلی نقاشی سخن به میان آمده است. مرضایی در خلال صحبت، شرح مختصری از سوابق فعالیت خود در قلمرو این هنر بدست می‌دهد و صادقی نقاش متعهد انقلاب اسلامی و طراح ادبیستان نیز برای خوانندگان گرامی نامی ناآشنا نیست.

هنرمند در هر دوره ای به اجتماع وابسته است و در برابر جامعه اش احساس مسئولیت می کند. هنرمندان مسئول در آن زمان آگاه بودند و می دیدند و سعی می کردند مسائل غیر انسانی و تفاوتها و تضادها را به شکلی بیان کنند ولی در کنار آنها، هنرمندانی هم آن طرف خط بودند و فضا و مکان برایشان خوب بود و از آن وضعیت هم خوب استفاده می کردند. یعنی میدان، میدان آنها بود! آن هنرمندانی که مسئول و متعهد بودند و هر چیزی را که واقعا حس می کردند، ولو تدریجی و تدریجاً به ذره، در کارهای خود می گنجاندند و اینها از همان زمان فکر می کنند خودشان را نشان دادند. بعد از انقلاب هم فضای کار برایشان باز شد و رشد کردند و الحق امروز نقاشان خوبی شده اند.

البته يك هنرمند، اگر ضعف تکنیک داشته باشد اما بینش اجتماعی و انسانی او قوی باشد، این بینش، ضعف تکنیکی او را تا حدودی (و فقط تا حدودی) می پوشاند و دستش بازتر است.

سالهای بعد از انقلاب را هم می شود به دو دوره تقسیم کرد. در پنج سال اول شاید بیشتر وقت هنرمندان، جنبه تبلیغی مستقیم داشت که امری طبیعی بود. در پنج ساله بعد، در واقع پرداختن به مسائل تکنیکی و فنی کار اهمیت پیدا کرد و کم و بیش مجلات تخصصی و هنری انتشار یافت و جوان های بسیاری پا در میدان هنر گذاشته و کارهای خوبی پدید آمد که البته قضاوت نهائی را باید به سالهای آینده موکول کرد.

□ کمی درباره «سبک» برای ما صحبت کنید. شما کارهای خود را در تقسیم بندی ها - آنطور که مصطلح است و آن را سبک می نامیم - به کدام سبک نزدیک و

مأنوس تر می بینید؟

■ سعی کرده ام که به سبک بخصوصی زیاد گرایش نداشته باشم. در واقع برای اینکه حرفم را بهتر بیان کنم، نمی توانم درگیر سبکی خاص باشم زیرا در حصار يك سبک، بخشی از بینش و دیدگاه رانمکن است نتوان بیان کرد و بدین جهت، من در نقاشی قید و بند نمی پذیرم. اما بعنوان يك نقاش، هر نوع سبکی را باید بشناسم و ویژگی ها و دامنه تاثیر آن را تشخیص بدهم و اگر به مطلبی برخورد کردم که دیدم بهتر و شیواتر می توان آن را مثلا در قالب امپرسیونیسم یا سورئالیسم بیانش کرد، از آن سبک استفاده می کنم. البته، اگر آدم نتواند یا نخواهد حرفش را آشکار بیان کند، بازگویی آن در قالب سورئالیست، مناسب تر است منتهی در لفافه گفتن هم، نباید زیبایی و دلنشینی گفته ها را کم رنگ کند.

□ من با توجه به آشنائی به روش کارتان، می خواهم يك پراکنش در اینجا باز کنم و بگویم تعریف ما در شرق از سورئالیست، با آن تعریفی که غربی ها در مورد آن دارند، متفاوت است. در موسیقی و شعر و عرفان و مذهب هم تعابیر ما با برداشتهای غربیها فرق می کند.

نقاشان شرقی، در این سبک کار، برای خود درجات حسی قائلند و عناصر طبیعت در بینش آنها در محیط خود منفجر می شوند و در یکدیگر استحاله می شوند و این را بیانی عارفانه و سمبولیک و آرمانگرا از طبیعت می دانم. سورئالیسم در تفکر غربی، يك نوع خواب آلودگی در بطن خود دارد. اما هنرمند شرقی با آن تفکر و اعتقادی که به جهان خارج دارد، می آید يك سری عناصر رنگی را طوری کنار هم قرار می دهد که

بتواند پیام و حرفش را به طرزی شاعرانه و عاشقانه بازگو کند و تابلو را از حالت بسته و خواب آلودگی خارج سازد.

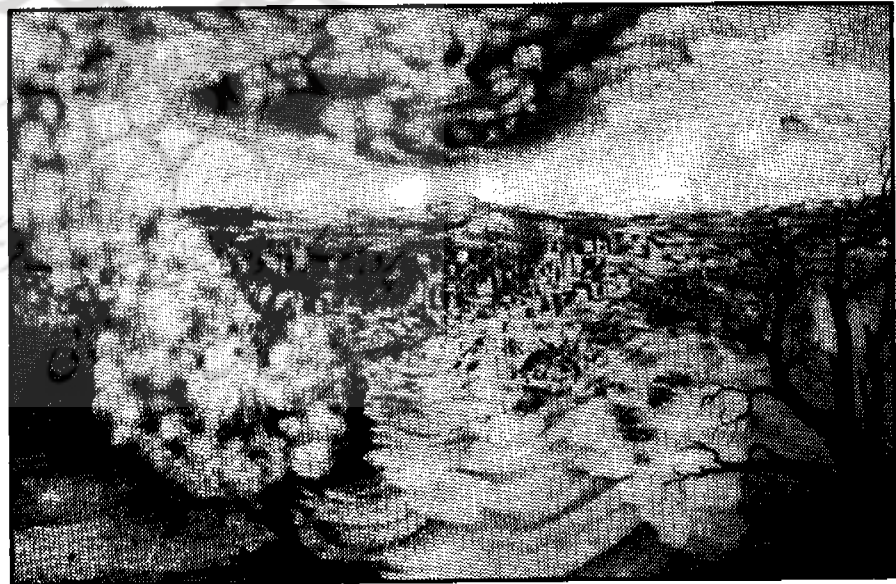
این را در آثار قدیمی و جدید شما به وضوح می شود تشخیص داد. در این تابلوها، هر اهل نظر و هنرشناس و هنردوستی، شما را در رده طرفداران حس عرفانی در اثر هنری خواهد دید و خواهد شناخت. یعنی شما را در آن جایگاه خاص معرفی می کند چون عرفان در آثار شما، جای پای محکمی دارد. حالا يك مقدار هم خودتان در این مورد توضیح بدهید.

■ نظر شما کاملا صحیح است. سورئالیسم با آن محتوی و مفهوم و منظوری که آنها مدنظر دارند و به قول شما يك حالت ابهام و خواب گونهگی در آن به چشم می خورد، مدنظر ما نیست و با گنجاندن حالات عرفانی یا سیاسی به آن سبک، دست ما برای بیان حالات بیشتر باز شده است و ما در واقع، سورئالیسم را به شیوه خودمان می بسنیدیم و نقاشی می کنیم. در حقیقت شاید این دیگر نامش سورئالیسم هم نباشد و خود هنرمند شاید اصلا نداند این کاری را که می کند چه سبکی است. شاید بعدها اسم دیگری برایش بگذارند. و از نظر بینش عرفانی که فرمودید، من فکر می کنم این برمی گردد به همان موضوع عاشق بودن به آب و خاک و این سیستم تفکر شرقی که کلا ما خیلی عمیق (که شاید هم اغراق باشد) و شاعرانه آنرا تماشا و سعی داریم علاوه بر احساس، فکر و اندیشه را هم در یک کار هنری دخالت بدهیم. همانطور که می بینید، يك مقدار از کارهای من نزدیک است به کلاسیک. از بس و سواس توی کارم به خرج می دهم، بسکه رویشان فکر می کنم و بعد دوباره آنها را تعبیر می دهم تا اینکه آن چیزی بشوند که من می خواهم. ممکن است همین اثر، در انتها يك چیز دیگری از آب درآمده باشد، ولی من جستجوگرانه، فکر و آن مایه به قول شما عرفانی را به آن افزوده ام تا چیزی را که می خواسته ام، بیانش بکنم. این است که کار می کشد به آنجایی که نهایتا آخر کار غیر از آن می شود که اول شروع کرده ام.

□ شاید بشود تاثیر بعضی فاکتورها به يك سبک را، منعالی کردن و ارتقاء دادن آن سبک نیز تعبیر کرد. در قلمرو هنر، هنرمند هیچ مرز و حدودی نمی شناسد و هنرمند اختصاص به جا و مکان مشخصی ندارد و متعلق به همه است. لطف بکنید بفرمائید راههای ارتقاء سطح هنر از نظر شما چیست؟

و سطح آموزش هنری از لحاظ کمی و کیفی در چه مرحله ایست؟ آیا در کار آموزش، کندی و سستی قابل اعتنایی هم ملاحظه می کنید؟

■ بعضی ها سیر تحول در هنر، از جمله هنر نقاشی را بیشتر از دید غربی می بینند. خوب، آنها دوره های بخصوصی را در زمانهای مختلف پشت سر گذاشته اند و سبک های تازه ای هم آورده اند و اینهم برای تکامل کارشان بوده است. یعنی شما از دوره رنسانس به این سمت را که خوب نگاه بکنید آنها در یکجا توقف نداشته اند. همینطور دوره به دوره که جلو آمدند، سبکهای مختلفی را آوردند تا رسیده به زمان ما که الان اگر بخواهیم همه را بشماریم، سبکهای زیادی در هنر هست، مخصوصا در نقاشی که گاهی وقتها حتی سبکهایی که در نقاشی آمده، در سایر هنرها هم - مثلا در ادبیات و شعر - تاثیرگذار بوده است و آنها بعد



* اروپا يك چیزهایی را در هنر تجربه

کرده که برای ما قابل استفاده است اما فکر و محتوی را نباید از آنها بگیریم.

* وقتی منتقد در جامعه هنری

حضور داشته باشد، خوب و بدکار را می گوید و اشکالات را گوشزد می کند

* کاش دانشکده هنر بجای آموزش اینهمه



از نقاشی، این سبک را گرفته اند. یکی از علل پیشرفت هنر، همین طرز تلقی و برخورد بوده است. یکی دیگر از علل پیشرفت، به باز بودن دست هنرمند مربوط می شود. بعد از آن، شاید کمک های دولت از نظر تبلیغی، خیلی اهمیت داشته باشد. امکاناتی که در اختیار آنها قرار می دهد، جایگاه هایی که برای آموزش آنها وجود دارد و از این قبیل... ولی ما مسائلمان جداسی و از لحاظ هنری صد درصد با آنها یکی نمی شود. منتها اگر منصف باشیم می توانیم از مجموعه دوره های آنان، یک برداشت کلی بکنیم. یک چیزهایی آنها در هنر تجربه کرده اند و به سبک و تکنیکی رسیده اند که برای ما قابل استفاده است اما فکر و محتوا را دیگر نباید از آنها بگیریم و روی همین اصل است که گاهی وقتها می گوئیم سبک سورتالیسم شرقی با سبک اروپا خیلی فرق می کند. ما می توانیم از پیشرفتهای تکنیکی آنها سود بگیریم، از ماتریالهای مختلف که برای نقاشی دارند، از قلم، رنگ، بوم و هر چیزی که برای اینکار لازمست، اما این دلیل نمی شود که ما از روی کارهای آنها هم کپی کنیم و همان پیش و فکر آنها را پایه کار قرار دهیم. در اینجا، هر فصلی، در هر قسمتی از ایران، حال و هوای بخصوصی دارد. در بهار و زمستانها وقتی به جنوب ایران بروی، می بینی چه فضایی گرم و خوبی دارد و واقعا نقاش اگر نقاش باشد بعضا می تواند از وانگوتک بهتر کار کند. یا تابستانها، شمالی ترین قسمت تهران یک فضای دیگری دارد. وقتی این همه امکانات خدادادی در اختیار است، می توان تکنیک های خوب اروپا را به کار بست و بدون هیچ تقلیدی، آثار ماندنی به وجود آورد. وقتی خوب و قوی کار کردی، در اروپا هم که یک صاحب نظر کار تو را ببیند، خود را در دامن طبیعت ایران حس می کند و همین حال و هوا را توصیف می کند. زیرا اگر چه سبک، سبک امپرسیونیسم است ولی با آن کارهای رونوار یا مولر و بیسارو زمین تا آسمان فرق دارد. چون نقاش در اینجا نشسته و با این حال و هوا کار کرده است. اینجا دیگر تکنیک، مسئله اصلی نیست، مسئله اصلی، حال و هوایی است که درون انسان است و تو باید منتقلش بکنی. الان هم یک عده هستند که صادقانه دارند کار می کنند و خوب هم کار می کنند و با پیش همینجا کار می کنند و هیچ گرایشی به کارهای ابستره اروپا ندارند. خیلی از هنرمندان اینجا، از نظر روحی و روانی چنان در کارهای ابستره تلفیق رنگ می کنند و از آن اتفاقاتی که در کار سورتالیسم هست خوب بهره برداری می کنند که آدم از دیدن کارهایشان حظ می کند. من اخیرا دیده ام که در سورتالیسم و حتی رئالیسم هم هنرمندان ما به همین طریق کار کرده اند و خوب هم درآورده اند. ما در اینجا زمینه بسیار داریم. در زمانهای قدیم هنر نقاشی بیشتر به صورت تزئینی و مینیاتور کار می شد اما امروز جنبه های اجتماعی و مردمی اش مطرح است و دست هنرمندان ما کاملا باز است و



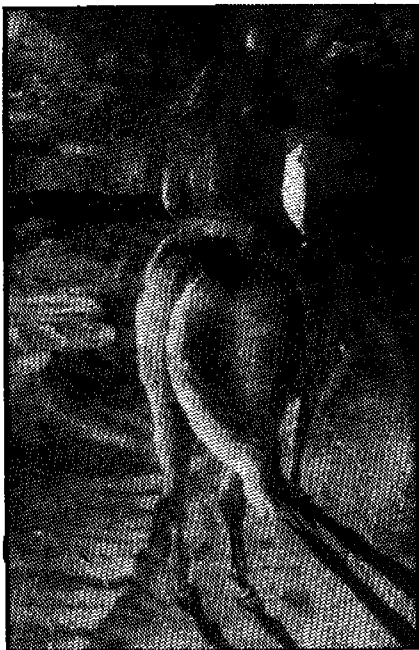
هنرمند هر سبکی که دلش می خواهد کار می کند. بهر حال نقطه اعتلا و رشد و شکوفانی هنر زمانی آغاز میشود که هنرمند، از خودش و از پیش فطری و معنوی اش، مایه بگذارد...

□ در ادامه همین بحث شما، چندی پیش من یک مقاله ای را می خواندم. از یک منتقد در مورد نقاشی، و ایشان نقل کرده بودند که بعضی ها می گویند هنرمند از طبیعت تقلید می کند ولی من می گویم که طبیعت از هنرمند تقلید می کند! این یک جایجایی ظریف است و در اینجا واقعا از جایگاه هنرمند تعریف حساسی شده است. حالا اگر پیام اجتماعی و بینش عرفانی هنرمند را در خلق یک اثر مدنظر داشته باشیم قبول خواهیم کرد که این تعریف، چندان هم مبالغه آمیز نیست. و اما برگردیم به کارهای خودتان. در یکی از کارهای چند ساله اخیرتان دیده ام که بیمارارن شیمانی را طراحی کرده بودید و از جمله هنرمندانی هستید که در باره جنگ کارهایی دارید. میخوام سنوال کنم هنرمند بعد از انقلاب که می آید این آثار را خلق می کند. آیا لازمه اش اصطلاحا رسیدن به یک وحدت، یک وحدت وجودی هم بوده است یا خیر؟

■ شما نظر لطف دارید، ولی من در خودم آن توانایی را نمی بینم که به این شکل قاطع و جامع راجع به تحول فکری و روحی نقاشی، آن طوری که برای خوانندگان شما مورد استفاده باشد، تعریف کاملی داشته باشم. همین طور کلا طوری که خودم به مسائل می نگرم و اگر چیزی داشته باشم یا قلم نقاشی بیان می کنم، در باره اش کمی توضیح می دهم:

در همین دوره ای که مورد نظرتان هست، در خصوص هنر نقاشی، از هر جهت که به آن بنگریم، دوره ای است متفاوت با دوره های قبل و تغییر و تحولات عظیمی در طی این دوره اتفاق افتاده است که اگر بسته فکر نباشیم و اگر منصف باشیم، باید اینها را دیده و قبول کرده باشیم. حالا فرضا اگر از لحاظ اعتقادی هم آنرا قبول نکنیم اینطور نیست که اصل آن قابل انکار باشد. باید بپذیریم که این تغییر و تحولات خواه ناخواه در این جامعه روی داده و هر تغییر و تحولی که در جامعه ای بوجود بیاید، صد درصد روی «انسانی» که عنوانش هنرمند است و حساس تر از دیگران است، تاثیر خود را خواهد گذاشت، حال منفی یا مثبت، و همین تاثیر، باز چه مثبت باشد چه منفی، کلیدی است که بتواند حرفهای تازه تر و کارهای جدیدتری را ارائه بدهد. اگر شاعر باشد یا شعر، اگر نقاش باشد یا قلم مور و رنگ، آن دیده ها و شنیده ها و آن تحولاتی را که مورد نظر است بیان میکند و از آن طرف هم منتقدان مسلط و مجرب و دلسوز، کار او را به نقد بکشند تا تصور نشود که هر چه او می گوید، همان است! متأسفانه جامعه هنری ما بخصوص در نقاشی تا امروزه منتقد کارکننده دلسوز، کمتر به خود دیده است. یک نقاش وقتی کارش را در یک گالری به

اش، چند منقد نقاشی تربیت می کرد

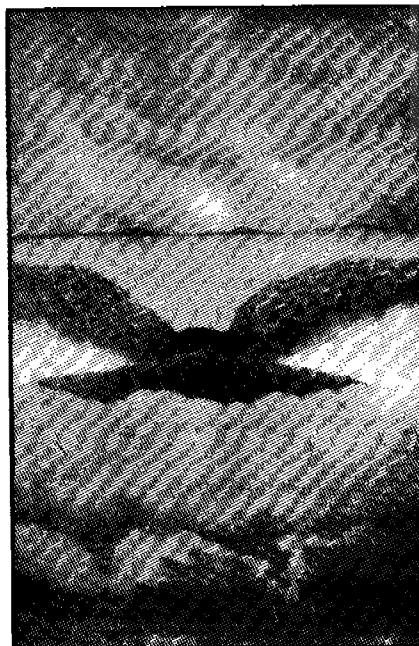


نقاشی بی اثر است، حتی نبودنش بهتر است چون دیگر به اصالت هنر لطمه نمی زند!

انشاءالله روزی بشود که به جای شاگرد تربیت کردن، تعدادی هم در این مملکت منقد هنری تربیت بکنند و من خیلی دوست دارم این موضوع مطرح و گفته شود که این همه نشریاتی که منتشر می شود یکی از اینها، سنجیده و فنی نقد نمی کنند بلکه فقط تعریف می کنند. یکی دو فقره هم دیدم که بعضی از این مجلات نقد کرده بودند و آمده بودند که کار را از لحاظ هنری سبک، سنگین بکنند و محک بزنند و بعد فکر می کنم از طرف خود نقاش دچار دردسر شدند! چون داریم طوری بار می آئیم که انگار اصلاً چیزی به نام نقد را نباید بپذیریم و فقط باید همه اش تعریف باشد!

□ در کارهای شما دیده ام که بیشتر به حال و هوای سورنالیستی نزدیک هستید و فکر می کنم یک حکمت شرقی در بین آثار شما دیده می شود. آنطرف قضیه هم وضع به همین شکل است. مثلاً وقتی کار یک هنرمند ژاپنی را می بینیم، هنر خاص مردم ژاپن در آن متجلی است و هنری نیست که فی المثل به وسیله کریستف کلمب از جزیره ای رفته باشد به جزیره ای دیگر، و هنرمند ژاپنی یک سری کارهای خاص خودش را می کند. یا اگر مینیاتور کاران ایرانی، مینیاتور را از هندوچین می گیرند و اینجا می آورند، آن را با روابط و معیارهای فلسفی و بینش های دینی و فرهنگی خودمان تجزیه و تحلیل می کنند و یک «مینیاتور ایرانی» بدید می آورند. حالا این سؤال میتواند برای ما مطرح باشد که چرا هنوز نتوانسته ایم هویت و جایگاه ویژه نقاشی ایرانی را در دنیا ترسیم و مشخص سازیم؟ نقاشان ما باید به این مساله بیندیشند. ما که می دانیم این سبک کار، یک چشمه لطیف تر و انسانی تر از نوع غربی یا خارجی آنست، یک درجه عرفانی تر از سبک های رایج دنیای نقاشی است، پس چرا نتوانسته ایم یا نتوانسته ایم برای این دید خودمان، یک دکترین مشخص، یا یک مکتب مشخص طراحی کنیم؟ در همین نمایشگاههایی که امروز در تهران دائر است، دور تسلسل و تکرار به آسانی قابل تشخیص است. شما به عنوان استاد و به عنوان یک نقاش با تجربه و صاحب سبک، چگونه تا این مرحله پیش رفتید که با یک نگاه به تابلو، بدون آنکه دنبال امضای شما بگردیم، سبک کارتان قابل تشخیص است و نوع کار، نام شما را همراه خود دارد؟ به هر حال بیست سال است که پرچمدار این قضیه هستید. یعنی شما با عینک خودتان، با چشم خودتان، با چشم دل خودتان جهان را می بینید و به کار خودتان هویت بخشیده اید و امیدواریم دست یافتن به این موفقیت، برای بسیاری از نقاشان جوان معاصر آموزنده باشد و آنها نیز بتوانند به صورت هنرمندانی با هویت و صاحب سبک در عرصه جهانی آثار خود را عرضه کنند و مطرح باشند.

■ انشاءالله...



عرض دید عموم می گذارد، صرفاً به خاطر فروش تنها نیست، یک مقدار هم می خواهد مطرح بشود. این مطرح بودن هم که همه اش تعریف و به به و چه چه نیست. باید یکی باشد که خوب و بد این کار را به او بگوید. البته خودش باید یک مقدار بداند اما

این کافی نیست و آثارش باید به طور جدی و صمیمی نقد شود. من اغلب در نمایشگاههای نقاشی دیده ام که یک یا چند به به و چه چه همه از کنار نقاش رد می شوند و با یک «دستان درد نکند» بازدید از نمایشگاه تمام می شود! اگر اینها به من نگویند که فلان کار، خوب است یا بد، من که نمی توانم تمام اشکالات کارم را به تنهایی بیرون بکشم. اما وقتی منقد منصف در جامعه هنری حضور داشته باشد، چه از او بپرسند و چه نپرسند، وقتی که کاری را به دیوار گالری دید، قلم و بینش نقد را برای نقاش مطرح می کند. اگر خوب است می گوید خوب است و حسن کار را گوشزد می کند و من فکر نمی کنم هیچ کاری وجود داشته باشد که تکامل صد درصد داشته باشد. بالاخره هر هنرمندی مسنهایی دارد و عیبهایی، و مساله این است که نقاد بتواند حسن و بخصوص عیب هنرمند را بگوید.

نقاش ما در کشورمان به نسبت ۵ درصد تعداد نقاشان، منقد هنری می داشتیم و ای کاش دانشکده هنر به جای آموزش دادن به این همه نقاش، چند نفر منقد نقاشی تربیت می کرد. من فکر می کنم اگر این مسئله حل شود، آن سیر تحول فکری و کار هنری در ایران بهتر شد می کند. هنری که نقد بشود مثل طلایی است که به حک زده شده باشد و عیارش مشخص شود. الان در بین هنرمندان، نقاش خوب و بد را کاملاً نمی شود تشخیص داد. زمینه برای نمایشگاه گذاشتن بسیار مساعد شده ولی مسئله، تنها این نیست. من هم نمایشگاه پشت نمایشگاه بگذارم که چی بشود؟ تکرار مکررات یک سری از کارها؟ و بسیاری از آنها هم شبیه به هم؟

تازگی ها باب شده است یک عده ای تند تند از این راه ها، و ساختمانهای متروک که به راحتی می شود آنها را نقاشی کرد، کار تهیه می کنند و می چسبانند به دیوار گالری ها! آیا از فضائی که برای نمایش آثار نقاشی باز شده، باید اینطور استفاده کرد؟

باید ضابطه ای برای پذیرش کار در یک گالری باید تعیین باشد که کس دیگری به آسانی نتواند پیام آن تابلو بیان کند. یعنی آن کار منحصر به فرد باشد، محصر به خودش باشد. شما مثلاً اگر یک کار از آثار ای صفاتیان را درجانی ببینید، فوراً تشخیص دهید که اثر صفاتیان است. چون او باروش خودش می کند و پیش از اینکه تقلید کننده سبکی باشد، خودش صاحب سبک است. اما حالا در نمایشگاهها آن مسائل نادیده گرفته می شود و خیلی از نمایشگاهها به زعم من بودن و نبودنش در اعتلای هنر